

مصطفی ملکوتیان*

انقلاب: پیشینه نظری موضوع و پیشنهاد یک مدل راهنما

پیشینه نظری موضوع

پدیده انقلاب چه از نظر علیت تاریخی و چه از جهت علیت جامعه شناختی تا کنون موضوع بررسیها و اظهار نظرهای گوناگون بوده و بویژه از نیمه قرن ۱۹ میلادی ذهن تعداد زیادی از متفکرین علوم اجتماعی، سیاسی و ... را به خود مشغول داشته و مناقشات علمی بسیاری را برانگیخته است.

هم اکنون، چه در زمینه نظریه‌های انقلاب به طور کلی و چه از نظر بررسیهای موردی در باره انقلابها، مجموعه‌ای از ادبیات علمی وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که مطالعه در زمینه پدیده انقلاب از یک نقص بنیادی که عبارت است از فقدان یک مدل

*-عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

صحیح و راهنما، رنج می‌برد.

بخش عمده‌ای از پیشینه نظری موضوع را می‌توان به ۴ دیدگاه زیر مربوط یا نزدیک دانست:

الف - آکسی دوتوکویل در کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» پس از بررسی انقلاب فرانسه یک نتیجه‌گیری نظری در باره علل وقوع انقلاب فرانسه و اغلب انقلابها انجام داده است:

«همیشه چنین نبوده است که انقلابها در زمان وخیم‌تر شدن اوضاع پیش آمده باشند بلکه بر عکس، انقلاب غالباً در زمانی پیش می‌آید که مردمی که دیر زمانی با یک حکومت ستمگر بدون هر گونه اعتراضی کنار آمده‌اند، یکباره دریابند که حکومت فشارش را تخفیف داده است، آنگاه است که علیه حکومت اسلحه بدست می‌گیرند. از این روی، نظام اجتماعی که به وسیله یک انقلاب سرنگون می‌شود، همیشه از نظام اجتماعی که بلافاصله پیش از آن برقرار بوده است، بهتر است و تجربه به ما می‌آموزد که عموماً خطرناکترین لحظه برای یک حکومت بد، زمانی است که آن حکومت بخواهد روشهایش را اصلاح کند. تنها کارکشتگی در سیاست می‌تواند تاج و تخت پادشاهی را نجات دهد که پس از یک فرمانروایی ستمگرانه طولانی بخواهد وضع رعایایش را بهبود بخشد. مردمی که مدتی دراز بدون هر گونه امید تلافی، بردبارانه ستم را تحمل کرده باشند، هر گاه که امکان رفع آن ستم یکباره به ذهنشان خطور نماید، گلایه‌شان به ناشکیبایی تبدیل خواهد شد. همینکه برخی از بدرفتاریها چاره شوند، توجه آنها به بدرفتاریهای دیگر جلب می‌شود و نوبت آن می‌رسد که این بدرفتاریهای دسته دوم سهمگین‌تر به نظر آیند. در این شرایط مردم ممکن است کمتر رنج بکشند، اما حساسیت آنها شدیدتر می‌شود».^(۱)

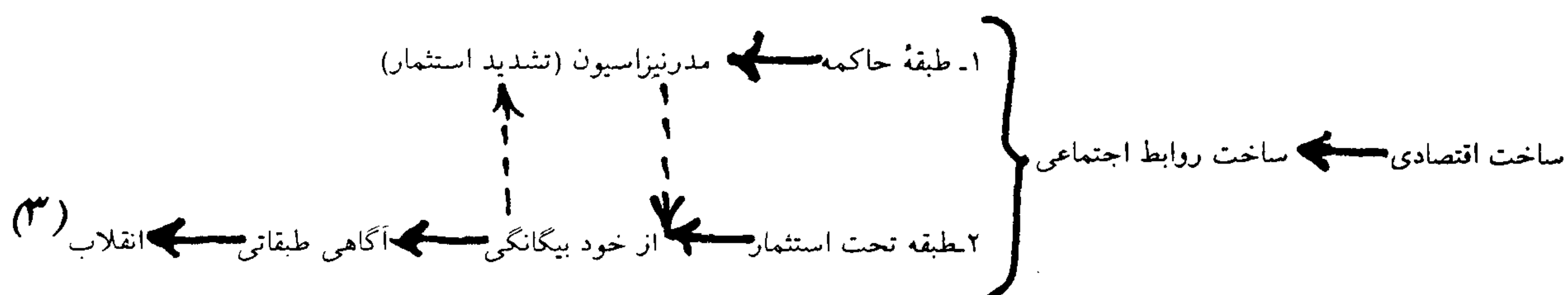
بنا بر این از نظر دوتوکویل، اغلب انقلابها ناشی از بهبود شرایط اقتصادی - سیاسی

۱- آکسی دوتوکویل، انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی (تهران):

پس از دورانی طولانی از فشار و سرکوب هستند.

این ایده دوتوکویل با اختلافاتی مورد پذیرش تعدادی از نظریه پردازان انقلاب قرار گرفته است. به عنوان مثال، کرین برینتون معتقد است که انقلابهای انگلستان، امریکا، فرانسه و روسیه در جوامع از نظر اقتصادی واپسگرا ایجاد نشدند؛ بلکه بر عکس، در کشورهایی که از نظر اقتصادی توسعه می‌یافتند، صورت گرفتند. وقتی گروههای اقتصادی عمده احساس نمودند که موقعیتشان برای دستاوردها توسط ترتیبات سیاسی محدود می‌شود، انقلابهای مذکور اتفاق افتادند.^(۲)

ب - مارکس، تنزل و عقب‌گرد وضعیت اقتصادی - اجتماعی طبقه «استثمار شده» در هر «دوران تاریخی» را علت انقلاب می‌داند. حتی در جایی که مارکس به ایده‌ای متناقض با این تز اصلی خود رأی داد و پیشرفت در شرایط اقتصادی کارگران را عنوان نمود، گفت که البته این پیشرفت با رفاه در حال رشد کاپیتالیستها منطبق نیست و بنا بر این در مقایسه با برخورداریهای آنها، که برای کارگران دست نیافتنی است، باعث سقوط رضایت اجتماعی و ایجاد تشنج اجتماعی می‌گردد. مارکس ریشه همه انقلابها را در شیوه تولید و عدم تطبیق «زیر بنا» و «رو بنا» می‌داند. طبق این دیدگاه، که شامل مفاهیمی مانند تبدیل فلسفه دیالکتیک هگل به ماتریالیزم دیالکتیک مارکس، ماتریالیزم اقتصادی، ماتریالیزم تاریخی، مبارزات طبقاتی، و... است، در هر «دوره تاریخی» (به گفته مارکس دورانهای تاریخی عبارتند از کمون اولیه، برده داری، فئودالی، سرمایه داری، سوسیالیزم و کمونیزم)، زیر بنا عبارت است از ساختار اقتصادی یا شیوه تولید که ساختار روابط اجتماعی را معین می‌کند. این ساختار در هر دوره شامل دو طبقه است، «طبقه حاکمه و طبقه تحت استثمار». طبقه حاکمه از طریق «نظام تقسیم کار اجباری» و «مدرنیزاسیون»، باعث «از خود بیگانگی» طبقه تحت استثمار می‌شود و سپس تداوم تولید و استثمار و بحرانها (مانند بحران کاهش گرایش نرخ سود در نظام سرمایه داری)، باعث «آگاهی طبقاتی» در طبقه استثمار شده می‌شود و آنگاه به انقلابی خشونت آمیز می‌انجامد.



پس از مارکس، دیدگاه‌های متفاوت مارکسیستی که علی‌رغم تجدید در تعدادی یا برخی از مفاهیم مارکسی، مدعی پیروی کامل از وی بودند، پدید آمدند.

ج - جیمز دیویس (James Davies)، در مقاله‌ای تحت عنوان «به سوی یک نظریه انقلاب» می‌پرسد:

آیا انقلابها زمانی که جامعه دارای رشد اقتصادی - اجتماعی باشد، اتفاق می‌افتند یا زمانی که تنزل و عقب‌گرد باشد؟ و در پاسخ می‌گوید:

«انقلابها زمانی محتمل الوقوعند که مدتی طولانی از توسعه عینی اقتصادی و اجتماعی، توسط یک دوره کوتاه مدت عقب‌گرد سریع دنبال شود».^(۴)

به نظر دیویس، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی نهایتاً وابسته به وضعیت فکری در جامعه است. وجود نارضایتی است که سازنده انقلاب است نه شرایط قابل لمس عرضه کافی یا ناکافی غذا، برابری یا آزادی. مردم راضی یا بی‌تفاوت که از نظر کالاها، موقعیت و قدرت فقیرند، می‌توانند از نظر سیاسی ساکت باقی بمانند و مخالفین آنها می‌توانند سر به شورش بردارند. به همین صورت و با احتمال قوی‌تر، فقیران ناراضی می‌توانند دست به اغتشاش بزنند و ثروتمندان راضی با انقلاب مخالفت نمایند. در واقع باید بین مردم ناراضی محروم (واژه محروم در اینجا به معنی فقیر نیست، بلکه به معنای کسانی است که قبلاً در دوران رشد اقتصادی - اجتماعی دستاوردهایی داشته‌اند و در دوره رکود

۳- ر. ک : آندره پیترو، مارکس و مارکسیزم، ترجمه شجاع الدین ضیائیان (تهران: انتشارات دانشگاه

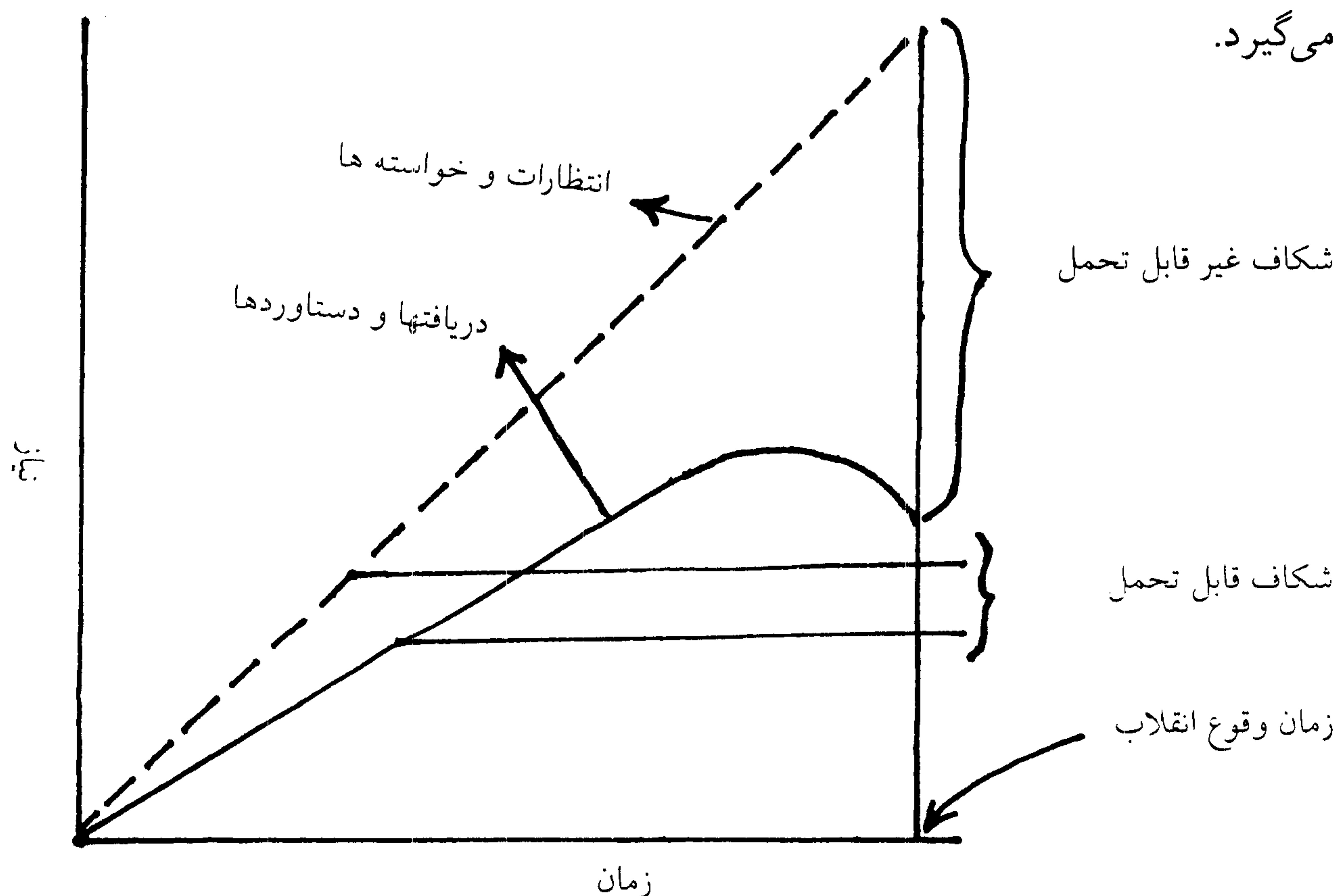
تهران، ۱۳۶۰)، صص ۱۰۷ - ۱۱۵؛

A.S . Cohan , *Theories of Revolution* (London: Nelson , 1975) , pp. 54-73 .

4-George Kelly & Clifford Brown , eds . *Struggles in the state* , (New York: wiley , 1970) , p. 151 .

سریع با مشکلاتی در این زمینه مواجه شده‌اند) که از نظر میزان رفاه و موقعیت عینی متفاوتند، اتحادی برقرار گردد

طبق نمودار زیر از دیویس که به «منحنی L» مشهور است، تا زمانی که شکاف بین خواسته‌ها (خط نقطه چین) و دریافته‌ها اندک باشد، مشکلی پدید نمی‌آید. اما در صورتی که خط دریافته‌ها به شکل L در آید و شکاف مزبور غیر قابل تحمل گردد، انقلاب صورت می‌گیرد.



د - نظریه کارکردی - ساختاری (Functional Structural Theory)، بر خلاف دیدگاه مارکسی که وجود تضاد را چهره اساسی جوامع می‌دانست و معتقد بود که تغییر و تحولات تاریخی دارای جنبه‌ای خشونت‌آمیز است، معتقد است که گرچه تغییر و تحول یک امر طبیعی است، اما لزوماً انقلابی نیست و انقلاب فقط یکی از شکل‌های تغییر اجتماعی است. این دیدگاه علت اولیه و در نتیجه بنیادی انقلاب را خروج جامعه از حالت تعادلی می‌داند که ناشی از تغییرات ارزشی یا محیطی یا هر دو می‌باشد.

مهمترین سهم مربوط به بررسی انقلاب در این دیدگاه، مربوط به چالمرز جانسون است. وی با استفاده از نوشته‌های تالکوت پارسنز و اضافات و تغییراتی که در آن

صورت می‌دهد، دیدگاهش را بیان می‌دارد.

جانسون پس از بیان کارکردهای نظام ارزشی جوامع در ایجاد نظام اجتماعی و نظم و ثبات و تعادل در جامعه، به بحث «ساختار سیستم اجتماعی» و «کارکرد جامعه» می‌پردازد و «نیازهای کارکردی جامعه» را ذکر نموده، آنگاه وارد بحث علل انقلاب می‌شود: انقلاب در صحنه نظام اجتماعی نامتعادل رخ می‌دهد (عدم تعادل ارزشی - محیطی)، اما این عدم تعادل تنها یکی از شرایط لازمه انقلاب است. شرط لازمه دوم، انعطاف ناپذیری نخبگان حکومتی و شرط سوم که شرط کافی است، وجود عوامل شتابزا (مؤثر بر ارتش) است که کنترل کامل بر ارتش و قوای مسلح را از دست دولت خارج می‌کند.^(۵)

رکود قدرت (عدم تعادل ارزشی - محیطی) + انعطاف ناپذیری
نخبگان حکومتی + عوامل شتابزا (مؤثر بر ارتش) ← انقلاب

نقد و ارزیابی:

نظریه الف که می‌گوید اغلب انقلابها ناشی از بهبودی شرایط اقتصادی - سیاسی، پس از دورانی طولانی از سرکوب و فشارند، از ظاهری جذاب برخوردار است؛ چرا که طرفداران این نظریه احتمالاً می‌توانند برای هر انقلابی که اتفاق افتاده است، نقاطی از کاهش فشار و سرکوبی را در گذشته‌های دور یا نزدیک در تاریخ آن کشور بیابند و ادعا کنند که آن انقلاب ناشی از این کاهشها بوده است. اما نکته قابل ذکر این است که فشارهای شدید معمولاً با مسائل داخلی (مثلاً شورشهای متعدد در روسیه قرن ۱۹ که منجر به تجدید نظر در نظام سرواژ توسط تزار روسیه در سال ۱۸۶۱ گردید) یا

۵- ر.ک: چالمرز جانسون، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)،

صص ۱۳۴-۱۷؛

See: Chalmers A. Johnson *Revolu and the Social System*, Hoover instiution studies, Stanford University, 1964;

غلامعباس توسلی، نظریه‌های جامعه شناسی (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۰)، صص ۲۶۵-۱۲۳

بین‌المللی (نظیر جنگ و ...) برخورد می‌کنند و این امر ممکن است کاهش فشارها را به دنبال آورد. انقلاب یک تغییر عمیق فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... است و بنا بر این دارای ریشه‌های عمیق است و به سادگی نمی‌توان آن را به کاهش فشارها نسبت داد. اگر آن شرایط و ریشه‌ها پدیدار شوند، چه کاهش و چه عدم کاهش فشارها، هر دو به انقلاب می‌انجامند. از سوی دیگر، طرفداران این نظریه از دو نکته غافلند: اول اینکه، مثلاً در مورد روسیه سالهای ۱۸۶۱ و ۱۹۰۵، که در اولی نظام سرواژ تا حدودی لغو گردید و در دومی علاوه بر اصلاحات ارضی بیشتر، تشکیل پارلمان (دوما) و مجموعه‌ای از آزادیهای سیاسی نیز وعده داده شد، چرا انقلاب بایستی در سال ۱۹۱۷ روی دهد؟ این دیدگاه، هیچ معیار مستدلی برای پاسخگویی به این سؤال ارائه نکرده است. دوم اینکه طرفداران این نظریه از این امر غافلند که پس از آن کاهش‌ها، بارها و گاه به مدتهای نسبتاً مدید، سرکوبی مجدد رخ داده است (مثلاً بین سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ در روسیه)؛ به طوری که گاهی این سرکوبیها از اصلاحات مورد نظر به زمان وقوع انقلاب نزدیکتر بوده‌اند.

اما نظریه ب، ابتدا در جهان بینی خود و تقسیم امور به «زیر بنا» و «رو بنا» اشکال دارد و چون بحث انقلاب در دیدگاه مارکسی با مباحث ماتریالیزم دیالکتیک مرتبط است، در سنجش اعتبار این نظریه ابتدا باید به بررسی اصول ماتریالیزم دیالکتیک که تاکنون مطالعات بسیاری بر روی آنها صورت گرفته است، پرداخت. منابع متعددی بی‌اعتباری این اصول را اثبات نموده‌اند که به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث، از بررسی این اصول در اینجا خودداری می‌شود. علاقمندان می‌توانند به این منابع رجوع کنند.^(۶)

از سوی دیگر، نظریه مارکسی انقلاب نتوانست طبق پیشگوییهای مارکس و انگلس

۶- به عنوان مثال رجوع کنید به :

۱- مرتضی مطهری (ره)، نقدی بر مارکسیزم (قم : انتشارات صدرا، ۱۳۶۳).

۲- سید محمد حسین طباطبایی (ره) و دیگران، اندیشه‌های بنیادی اسلامی (تهران : مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۶۱)، صص ۲۴۲-۲۱۱

(این پیشگوییها ناشی از تحلیل مارکسی از وقوع انقلاب بودند) و بر اساس روندی که آنها گفتند، اعتبار خود را اثبات کند. علی رغم انتظار مارکس و انگلس، انقلابها در جوامع غربی پیشرفته تر صنعتی و تکنولوژیک نظیر انگلیس، امریکا، و آلمان به وقوع نپیوستند و هنگامی که اغتشاشات متمایل به مارکسیزم در فرانسه رخ داد (کمون پاریس ۱۸۷۱)، به شکست انجامید. بر عکس، چنین انقلابهایی در جوامع کمتر پیشرفته که بورژوازی در آنها توسعه اندکی یافته بود، رخ دادند. از سوی دیگر احزاب دست چپی در کشورهای کمتر توسعه یافته غربی نظیر اسپانیا و ایتالیا و یا در کشوری مانند فرانسه با ویژگیهای تاریخی و عمومی خاص، رشد بیشتری از سایر کشورهای غربی داشته‌اند. اما حتی در این کشورها نیز احزاب کمونیست نهایتاً به «کمونیسم اروپایی» روی آورده‌اند که در بسیاری از موارد مهم با اندیشه‌های مارکسی عمیقاً متفاوت است. تز امپریالیسم لینن نیز که برای پاسخگویی به این سؤال که چرا انقلاب مورد نظر مارکس در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری رخ نداده است، بیان گردید و هم اکنون حدود ۸۰ سال از ذکر آن می‌گذرد، به همان سرنوشت پیشگوییهای مارکس دچار شد.

همچنین، نظریه ج که می‌گوید انقلاب ناشی از وقوع یک رکود سریع کوتاه مدت پس از دوران نسبتاً طولانی از بهبودی شرایط اقتصادی - اجتماعی است، دچار ایراد است. به عنوان مثال، شکاف گسترده‌ای که بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ بین نیازهای مورد انتظار و ارضای آنها در روسیه ایجاد شد، طبق این نظریه باید به انقلاب و سقوط تزاریزم می‌انجامید، اما چنین نشد. رکود سریع و کساد دهه ۱۹۳۰ امریکا نیز که پس از دهه‌های پیاپی رشد و شکوفایی صورت گرفته بود، به انقلابی منجر نگردید.

از سوی دیگر، نظریه د که انقلاب را ناشی از رکود قدرت (عدم تعادل ارزشی - محیطی)، انعطاف ناپذیری نخبگان حکومتی، و عوامل شتابزا می‌داند، نیز می‌تواند حداقل به دو صورت زیر مورد انتقاد واقع شود :

الف - اولاً، هر عدم تعادل ساده ارزشی - محیطی نمی‌تواند از علل لازمه انقلاب باشد؛ عدم تعادل بین محیط سیاسی و ارزشهای بالقوه‌ای که در اذهان ملتها قرار دارند، اما کسی خواستار به فعلیت رساندن آنها نیست، مشکل حادی پدید نمی‌آورد. ثانیاً، انعطاف پذیری و اصلاحات هر چند در موارد زیادی می‌تواند باعث بازگشت ثبات و

تعاادل گردد، در موارد زیادی نیز بر شدت انقلابها افزوده و بازگشت تعادل را به همراه نیاورده است. حتی در زمان شناخت به موقع وجود عدم تعادل و انعطاف پذیری سریع که بر اساس این نظریه باعث بازگشت تعادل می شود نیز، اینکه چه واقعه‌ای باعث عدم تعادل شده و خصوصیات و ماهیت عمومی مردم چگونه است، حائز اهمیت است. قابل تصور است که چه بسا یک اشتباه کلیدی هرج و مرجی بیافریند که با هیچ رفرم و اصلاحی فرو ننشیند. ثالثاً، هر چند استحکام نیروهای نظامی می تواند خطر انقلاب را دور سازد، اما در یک وضعیت انقلابی شدید، احتمال خارج شدن کنترل قوای مسلح از دست رژیمها زیاد است.

ب - نگاهی به تعدادی از تحولات جهان معاصر نیز ناتوانی این نظریه را آشکار می سازد. به عنوان مثال، انعطاف پذیری گورباچف سرانجام به فروپاشی اتحاد شوروی منجر شد، نه اینکه تعادل و ثبات را تحت سیستم موجود (یعنی سیستم قبل از فروپاشی) به ارمغان آورد. ممکن است پاسخ داده شود که علت، آغاز دیر هنگام اصلاحات بود، اما همان طور که در بالا آمد، حتی آغاز به موقع اصلاحات در صورتی به بازگشت تعادل می انجامد که شرایط دیگری نیز مهیا باشد، در حالی که این نظریه به این نکته توجه نکرده است.

پیشنهاد یک مدل راهنما :

پس از بیان مطالب مذکور، اکنون فرضیه جدیدی را پیشنهاد می کنیم :
هیچ انقلابی وقوع نمی یابد مگر اینکه ابتدا نارضایتی از وضع موجود وجود داشته باشد. این نارضایتی می تواند در زمینه مسایل مختلف مذهبی، اقتصادی، سیاسی، یا همه و یا تعدادی از اینها باشد. در کنار این نارضایتی از وضع موجود، باید یک آرمان جدید (یا آرمانهای جدید) و یک روحیه انقلابی که اکثراً برگشت ناپذیر است، نیز بوجود آیند.

از سوی دیگر، عواملی که نارضایتی از وضع موجود، آرمان جدید و روحیه انقلابی را پدید می آورند، ممکن است مختلف و فراوان باشند. ترکیب این عوامل بسته به شرایط تفاوت می کند و می تواند مسیرهای متفاوتی در رسیدن به شرایط سه گانه فوق

وجود داشته باشد.

در اینجا باید به دو نکته توجه کنیم:

۱- اگر نارضایتی پدید آمده عمیق و دربرگیرنده تمام یا بخش عظیمی از جامعه باشد و آرمان ایجاد شده واحد و فراگیر و روحیه انقلابی نیز شدید و فراگیر باشد، وقوع انقلاب و پیروزی آن اجتناب ناپذیر خواهد بود، هر چند رژیم مربوطه دارای توان اقتصادی و نظامی بالا و برخوردار از حمایت بین‌المللی و... باشد. البته گاهی همین عوامل از ایجاد شرایط سه‌گانه نیرومند ممانعت می‌کنند.

۲- اگر نارضایتی، آرمان جدید و روحیه انقلابی شدت، فراگیری و عمق لازم را نداشته باشند، به عنوان مثال، مردم عموماً نارضی به طور بالفعل بی تفاوت باشند یا نارضایتی تنها در قشر خاصی باشد، یک آرمان جدید جا افتاده موجود نباشد یعنی یا آرمانها متعدد باشند و یا آرمان فقط در رفع مشکلات موجود خلاصه شود و یا آرمان تعداد کمی از افراد جامعه را شامل شود، و روحیه انقلابی هم فقط در قشر محدودی باشد - حال دلیل تمامی اینها هر چه باشد - عامل دیگری که آینده رژیم موجود و شورشیان را تعیین می‌کند، محتملاً به اراده یا بی ارادگی طرفین در مقاومت و پیشبرد مقاصد خود، و نیز به توان عمومی رژیم بستگی خواهد داشت.

از فرضیه مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که محققین پدیده انقلاب باید با استفاده از روشهای مختلف علمی، از جمله بررسیهای موردی بر روی جوامعی که دستخوش انقلاب شده‌اند، مسیرهایی را که شرایط سه‌گانه را پدید می‌آورند، کشف نمایند. به علاوه، در مورد وضعیتهای انقلابی ضعیف، دانستن توان عمومی رژیم سیاسی و روحیه دولتمردان ضروری می‌نماید. نهایت اینکه، برای شناخت دقیق پدیده انقلاب، پیشگویی آن، و درک راههای ممانعت از وقوع انقلاب، باید به نظریه‌هایی معتبر در موارد ذکر شده در این مدل دست یافت.